



در این شماره ...

بیای دارندگان آتش

وضعیت هشدار دهنده کودکان افغان

داستان

مقدمه ای بر تاریخ

ننین آموزگار و پیشوای پروتیه‌های سراسر جهان

جهان پهلوان تختی مظهر عشق و وفاداری به
توده های درد و رنج!

برگی از تاریخ

« حکایت »

نامه خداحافظی چه گوارا با فیدل

شعر

نگاهی مختصر به زندگی جواهر لعل نهرو . و
کتاب نگاهی به تاریخ جهان

هزار هزار پرستو

برشاخه های قلبم

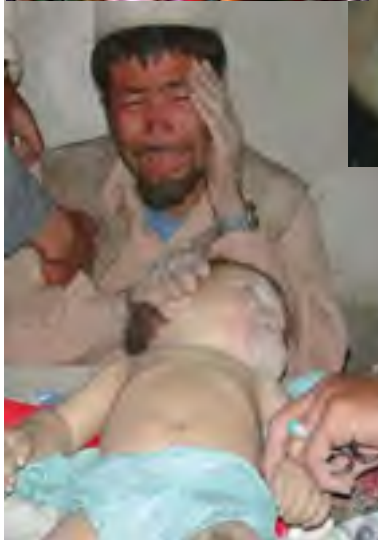
سرود جنگ

سر می دهند .



می‌دهیم! تاسف مضاعف از آن است که کودکان در افغانستان در معرض انواع و اقسام مختلف تهدیدها و مشکلات قرار دارند. هزاران کودک در این کشور در معرض خطر جرایم جنایی قرار دارند. بیشتر کودکان متخلف از قانون که در مراکز اصلاح و تربیت کودکان نگهداری می‌شوند، به خانواده‌های فقیر و متوسط تعلق دارند و کودکی از خانواده‌های ثروتمند در میان این

کودکان وجود ندارد. این درحالیست که بر اساس گزارش‌ها ماهانه بطور متوسط در کشور بیش از ۴۰ نفر که ۵۰ درصد آنان را کودکان تشکیل می‌دهند از اثر انفجار ماین‌ها و مهمات خنثی نشده جان می‌دهند. در افغانستان عملاً زمانی که خانواده‌ها کودکان خود را به مکتب می‌فرستند تا بازگشت آنان در نگرانی به سر می‌برند. از جانبی هم اقدامات طالبان و مخالفان مسلح که با تشویق خارجی‌ها به بستن مکاتب کشور اقدام می‌کنند کودکان را به سوی انحراف و بدبختی سوق می‌دهد. در همین حال بررسی‌ها از وضعیت اطفالی که در توقیف گاه‌ها و حوزه‌های



پولیس بعنوان مجرم نگهداری می‌شوند، نشان می‌دهد که مشکلات تربیت اطفال مجرم و فراهم نبودن زمینه‌های بهتر آموزش و تربیت باعث افزایش شمار کودکان مجرم در کشور شده است. یکی از مشکلات عمده اطفال متخلف در بازداشتگاه‌ها کمبود وکلای مدافع و عدم آگاهی از قانون تخلفات است. برخی از کارشناسان مسائل حقوقی مساله را از بعد دیگری مورد بررسی قرار می‌دهند و می‌گویند شماری از مسئولین عدلی و قضایی و پولیس در عدم آگاهی از قانون برداشت مشابهی ندارند. بسیاری از اطفال هنوز هم در توقیف گاه‌ها بدون سرنوشت باقی مانده و اعضای خانواده آن‌ها به مشکل بزرگی مواجه اند و انتقادهای زیادی از شیوه نگهداری این اطفال در مراکز تربیت اطفال وجود دارد. با توجه به تعهدات ملی و بین‌المللی دولت در راستای حمایت از کودکان، دولت باید با طرح برنامه‌های موثر و عاجل به حمایت از این کودکان بپردازد و ساختار جدیدی را برای

متأسفانه به رغم تمامی هشدار و درخواست‌های مکرر مجامع مدنی و نهادهای مدافع کودکان، همچنان در این سالهای اخیر قربانیان دم دستی حملات انتحاری، انفجار بمبهای کنار جاده‌ای و منازعات مسلحانه کودکان بوده‌اند. علاوه بر این تعداد زیادی از افراد بی‌گناه و کودک در اثر حملات اشتباهی قوای بین‌المللی نیز جان‌های خود را از دست داده و می‌دهند. این درحالیست که

دلیل فقر اقتصادی، اطفال شماری از خانواده‌های بی‌بضاعت به دست فروشی در بازار و به کارهای شاقه در افغانستان اشتغال دارند. انجام کارهای شاقه باعث می‌شوند که به روح و روان کودکان صدمه وارد شده و آنها از تعلیم و تربیت بازمانند. برخی آمارها حکایت از آن دارد که در حال حاضر، میلیون‌ها کودک از نعمت تعلیم و تربیت محروم هستند و انجام کارهای شاقه یکی از دلایل محرومیت آنان از رفتن به مکتب می‌باشد. بر اساس آمارها درصد بیشتر آنها دختران به خود اختصاص داده‌اند. عامل اصلی این مسئله مشکلات امنیتی،

عدم توجه دولت به کودکان، نبود حاکمیت قانون و مشکلات اقتصادی است و این روند هنوز هم ادامه دارد. بعد از سه دهه جنگ در افغانستان، چیزی که در شهرها بسیار به چشم می‌خورد، هزاران کودکی است که به دنبال نانی برای خانواده‌شان از بام تا شام سخت‌ترین کارها را انجام می‌دهند. برخی دیگر به در خانه‌ها می‌روند، تکدی‌گری می‌کنند، در زباله‌ها به دنبال چیز با ارزشی می‌گردند و یا شیشه‌موترها را تمیز می‌کنند. عده دیگری از این کودکان نیز به دست عده‌ای سودجو می‌افتند که از آنان سوءاستفاده می‌کنند. گزارش‌های تلخ و تراژیک کودکان انتحاری در افغانستان فاجعه‌بی‌بدیل است. این کودکان از سوی مخالفین دولت برای کشتار مردم آموزش می‌بینند. وقتی از آنان سؤال می‌شود که چرا دست به چنین اعمالی زده‌اید می‌گویند به ما گفته شده بود زمانی که شما حملات انتحاری را انجام می‌دهید کافران کشته و شما زنده می‌مانید و ما به شما پول

کاری ها، اشتباهات و اقدامات نظامی آنان نیز هست از این رو آنان هم باید در این راستا تلاشهای جدی به خرج دهند.

« حکایت »

ادعای مرد فاسق!

مسافری در شهر بلخ جماعتی را دید که مردی زنده را در تابوت انداخته و به سوی گورستان می‌پرند و آن پیچاره مرتب داد و فریاد می‌زند و خدا و پیغمبر را به شهادت می‌گیرد که والله، پالنه من زنده‌ام! چطور می‌خواهید مرا به خاک بسپارید؟ اما چند ملا که پشت سر تابوت هستند، پی توجه به حال و احوال او رو به مردم کرده و می‌گویند: پدر سوخته ی ملعون دروغ می‌گوید. مُرده. مسافر حیرت زده حکایت را پرسید. گفتند: این مرد فاسق و تاجری ثروتمند و بدون وارث است. چند مدت پیش که به سفر رفته بود، چهار شاهد عادل خدانشناس در محضر قاضی بلخ شهادت دادند که مُرده و قاضی نیز به مرگ او گواهی داد. پس یکی از مقدسین شهر زنش را گرفت و یکی دیگر اموالش را تصاحب کرد. حالا بعد از مرگ برگشته و ادعای حیات می‌کند. حال آنکه ادعای مردی فاسق در برابر گواهی چهار عادل خدانشناس مسموع و مقبول نمی‌افتد. این است که به حکم قاضی به قبرستانش می‌پریم، زیرا که دفن میّت واجب است و معطل نهادن چنانچه شرعا جایز نیست.

پر گرفته از: کتاب کوچه - احمد شاملو

پیشگیری از تخلف کودکان در پیش گیرد. بازنگری و اصلاح قانون رسیدگی به تخلفات کودکان، ایجاد اداره های دادستانی و قضایی اختصاصی کودکان، حمایت ملی به منظور اجرای عدالت، بازنگری به روند تعیین سن و اتخاذ اقدامات لازم برای ادغام مجدد این کودکان به اجتماع، از جمله راههای خارج شدن از خرابی وضعیت کودکان متخلف می باشد. دولت افغانستان باید نجات کودکان را اولویت اصلی خویش قرار دهد. به باور نگارنده برای بهبود وضعیت کودکان کشور دولت باید طرح مشخصی برای بهبود وضعیت کودکان داشته باشد و اصل حمایت و دفاع از کودکان کشور باید به صورت قانون مصوب و لازم الاجرا برای همه دستگاه های کشور در آید. به هر حال یا دولت یا پارلمان در این زمینه باید بصورت جدی وارد عمل شود تا زمانیکه قانون مشخص و نهاد مشخصی مبتنی بر قانون وظایف معینی را برای نجات کودکان از وضعیت اسفبار کنونی به عهده نگرفته و به دولت و ملت جوابگو نباشد تغییری در وضعیت کودکان کشور بوجود نخواهد آمد. کودکان سرمایه های عظیم این ملت و سرزمین است اگر امروز فکر اساسی برای تربیت کودکان کشور و صاحبان این سرزمین در فردهای این کشور نشود خیانت بزرگی به کشور و ساکنان آن شده است. انتظار می رود دولت برنامه های و پلانهای مشخصی را برای کمک به کودکان کشور و بهبود وضعیت آنان روی دست بگیرد. کودکان و نسل جوان کشور سرمایه های اصلی و صاحبان اصلی این سرزمین در فردا و فردهای کشور است متاسفانه این قشر در جامعه افغانی در معرض آسیب ها و خطرات گوناگون قرار دارد. علاوه بر تعداد زیاد اطفال و کودکانی که در انفجار ها و حملات گوناگون طرف های جنگ در افغانستان کشته و زخمی می شوند باند های قاچاق و مافیایی نیز در پی سود جویی های کلان از تجارت اعضای بدن کودکان در کشور های فقیر از جمله افغانستان اند. از این رو هم پدیده قاچاق اطفال و هم اعتیاد به مواد مخدر در میان کودکان از تهدید های جدی فراروی سلامت نسل جوان کشور در دهه های آینده می باشد. اگر این بخش از جامعه ما مورد توجه جدی قرار نگیرد تهدید های زیادی کشور و ساکنان آنرا در آینده متوجه خواهد بود. وجود نیروی انسانی سالم، تحصیل کرده و متخصص در هر کشوری از ضروریات اولیه و اساسی آن است چنین نیرو های باید از میان کودکان امروزی کشور تامین گردد. بنا براین بایسته است دولت تمام تلاش های خود را در جهت برداشتن تهدیدها از سر کودکان این مرز بوم انجام دهد و در این زمینه از هیچ تلاشی دریغ نکند. همینطور مخالفان دولت و نیروهای ناتو هم باید بدانند که وضعیت اسفبار کودکان افغانستان معلول ندانم



ابزار انسان ساز گفتیم ، که انسان حیوانی ابزار ساز است . و نیز گفتیم که ابزار و تکامل خود سبب دگرگونی بدن ، دستگاه عصبی و نیز روابط انسانی شد . اکنون به سیر تکاملی ابزار و تاثیر آن انسان و تکامل جامعه می پردازیم . می دانیم که حیوانات به کمک غرایز



تغییرات کمی در او تغییری کیفی به وجود آورد و به (پسته کانتروپوس) تبدیل شد . (پسته کانتروپوس) دیگر حیوانی بود ابزار ساز که به صورت گله زندگی می کرد . (پسته کانتروپوس) دارای مغز و دستگاه عصبی پیچیده تری از (استرالوپیته کوس) بود و بدین جهت قدرت نو آوری او نیز بیشتر بود . اما نو آوری او

نوشته فدائی خلق حمید مومنی هم محدود بود به شکستن سنگ ، یعنی سنگی را به سنگ دیگری می کوفت تا شکسته شود و کار آمدتر گردد . به قول (گوردن چایلد) ، هر انسان روزانه چندین ابزار می ساخت . یعنی هر وقت که برای دفاع و بدست آوردن غذا به ابزاری نیاز داشت ، آن را می ساخت و از آن استفاده می کرده و بعد که کارش تمام می شد آن را به گوشه ای می انداخت . این کار روزانه بارها تکرار می شد . ابزارهایی که بدین ترتیب ساخته میشد دارای شکل مشخصی نبود چون انسان توانایی آن را نداشت که ابزاری مشخص و شکل گرفته بسازد ، ابزارهای او سنگ های شکسته ای بود با شکل اتفاقی . این دوره را که نزدیک به چهارصد هزار سال طول کشیده ، دوره ی سپیده دم پارینه سنگی می گویند ، یعنی دوره سنگ های شکسته ی شکل نگرفته : یعنی سنگ های شکسته ای که شکلی اتفاقی داشته اند ، نه مشخص . زمانی را که بشر از ابزار سنگی و استخوانی و چوبی استفاده می کرده ، دوران سنگ می گویند .

دوران سنگ قسمت اعظم تاریخ انسان را در بردارد . بع عبارت دیگر اکنون یک میلیون سال است که از پیدایش انسان گذاشته . ابزار این مدت ، بیش از ۹۰۰ هزار سالش را دوران سنگ تشکیل میدهد . یعنی نزدیک ۵۰۰ هزار سال پیش کشف شده و به دوران سنگ خاتمه داده ، این ۹۰۰ هزار سال دوران سنگ ، خود به دوره ای چند تقسیم می شود :

- ۱ - دوره ی پارینه سنگی
- ۲ - دوره ی میان سنگی
- ۳ - دوره ی نو سنگی

دوره ی پارینه سنگی خود به چهار دوره ی کوچک تر تقسیم می شود :

- ۱ - سپیده دم پارینه سنگی
- ۲ - پارینه سنگی نخستین
- ۳ - پارینه سنگی میانه

در هر یک از دوره های فوق که بعدا یک یک آنها را شرح خواهیم داد ، بشر دارای روابط اجتماعی مشخصی ، متناسب با درجه ی تکاملی ابزار سازیش بوده . تقسیم بندی های فوق فقط از نظر پیشرفت در ابزار سازی و تکنیک های تولید بود، در صورتی

خویش نیازهای خود را بر می آوردند و بر مشکلات خویش پیروز می شوند . هر حیوانی از طریقی غذای خود را بدست می آورد و به طریقی از خود دفاع می کند . دارکوب به کمک نوک نیرومندش غذا به دست می آورد و شیر با جنگ و داندنش . خرگوش دونده ی خوبی است و هنگام خطر بدین وسیله خود را نجات می دهد . قورباغه به هنگام خطر رنگ عوض می کند ، شیر با چنگ و دندان تیزش حمله می کند و مار بانیش زهر آگینش می گرد ، به عبارت دیگر تمام حیوانات برای تنازع بقا ابزاری طبیعی و سرخود دارند ، طبیعت ابزار مورد لزوم آنها را در بدنشان تعبیه کرده . اما انسان برای تنازع بقا ، دارای هیچ یک از وسائل طبیعی پیش گفته نیست . نه دندانهای تیزی دارد ، نه دوندی خوبی است ، نه مشت های نیرومندی دارد ، نه زهر دارد و نه می تواند رنگ عوض کند . ولی در عوض ، انسان ابزار ساز است . ابزار طبیعی حیوانات هر کدام فقط به یک صورت عمل می کنند ولی ابزار انسانی دم تکامل می یابد و کار آمدتر می شود . بدین جهت قدرت انسان فزاینده و دم افزون است . گفتیم که دنیای میمونی انسان ، یعنی (استرالوپیتته کوس) نسبت به حیوانات دیگر مغز و سلسله اعصاب پیچیده تری داشت . این دستگاه تکامل عصبی ، در ولقع جبران کننده ی ناتوانی غریزی او در تنازع بقا بود . یعنی در جریان تکامل طبیعت به جای ابزارهای طبیعی (چنگال و دندان تیز ، پنجه نیرومند ، نیش زهر دار ، قدرت دوندگی ، استعداد عوض کردن رنگ و غیره) که در سایر حیوانات به وجود آمده بود ، در (استرالوپیتته کوس) فقط دستگاه عصبی تکامل تری شکل گرفته بود . این دستگاه عصبی نیرومند به (استریپتته کوس) اجازه داد تا نو آوری کند ، و وسیله ای برای حل مشکل خود (بدست آوردن غذا و دفاع از خود) بیابد . اما مقدار این نو آوری محدود بود ، یعنی او فقط می توانست برای بدست آوردن غذا و برای دفاع از خود سنگ و چوب بدارد و نیز به صورت گله زندگی می کند . اما رشد معزی و عصبی او چنان نبود که قدمی بیش از این بردارد و نو آوری فقط در همین محدود بود . گفتیم که (استرالوپیتته کوس) ، قریب یازده میلیون سال پیش بدین صورت زندگی کرد ، تا این که در یک میلیون سال پیش انباشتگی



جدید را تبر سنگی می نامیم . این ابزار بر خلاف پاره سنگ های بی شکل دوره ی پیش دارای مشخص است . تبر سنگی قدرت تولید انسان را بالا برد ، زیرا که انسان با چنین ابزاری بیشتر غذا بدست می آورد و بهتر از خود دفاع می کرد . در این دوره ، انسان گذشته از ساختن تبرسنگی ، بر آتش نیز دست یافت ، یعنی به استفاده از آتش نیز دست یافته یعنی استفاده از آتش را یاد گرفت . اما او قادر نبود آتش بیفزود و فقط توانست آتش را به کار برد و از آن نگهداری کند . انسان آتش را برای ترساندن جانوران و گرم کردن خود و نیز پختن به کار می برد . چون ساختن تبر دستی بیشتر از ابزار سنگی دوره ی پیش کار لازم داشت ، بدین جهت انسان بر خلاف گذشته ابزار را خود نگهداری می کرد و برای کارهای مختلف از آن استفاده می نمود . زندگی اجتماعی انسان دوره ی پارینه سنگی نخستین نیز به صورت گله بود ، زیرا که هنوز انسان نمی دانست به اندازه ی کافی غذا

بدست آورد . انسان

های دوران پارینه

سنگی نخستین از

نوع (پیته کانتروپوس

ها) بوده اند . دوره

ی پارینه سنگی

نخستین نزدیک

پانصد هزار سال طول

کشید (از ششصد

هزار سال تا صد هزار سال پیش)

پارینه سنگی میانه

در این دوره ابزار سنگی منشعب شد . انسان توانست ابزارهای سنگی متفاوت برای کارهای گوناگون بسازد . به عبارت دیگر انسان در این دوره برای هر کاری ابزار سنگی مخصوص به کار می برد . اما انواع این ابزارها زیاد نبود و از سه یا چهار نوع تجاوز نمی کرد . آتش افروزی نیز از اکتشافات دوره ی پارینه سنگی میانه است . در این دوره با مالش دو قطعه چوب به یکدیگر آتش روشن می کرد . روشن کردند آتش کاری بسیار دشوار بود ، ولی چون انسان نیاز داشت چاره ای جز این کار نداشت . این دوره نزدیک به شصت هزار سال طول کشید (چهل تا صد هزار سال پیش) . انسانهای این دوره (نتاندر تال ها) به نقاشی و مجسمه سازی کمی دست یافتند و مذهب را نیز همان ها بنیاد نهادند (پیته کانتروپوس و سینا تروپوس) مذهب نداشتند ، ولی (نتاندر تال ها) دارای عقاید مذهبی بوده اند . وجود مذهب و هنر در بین (نتاندر تال ها) دستگاه عصبی و نیز تکامل ابزار

که دوران سنگ را از نظر اجتماعی نیز به دوره هایی تقسیم می کنند :

دوره ی گله های نخستین

دوره ی جماعات خویشاوندی - خوبی

دوره ی مادر شاهی

دوره ی پاشیدگی نظام

خانوداگی

اکنون به شرح دوره های دوران

سنگ و تعیین درجه ی تکاملی

اجتماعی هر دوره می پردازیم :

سپیده دم پارینه سنگی



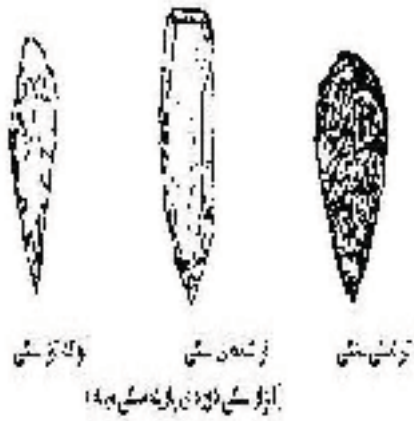
همچنان که گفتیم ، در این دوره فقط انسان می توانست سنگ را با کوبیدن به سنگ دیگر بشکند . و از آن استفاده کند . در این دوره انسان ، روزانه چندین ابزار (سنگ شکسته) می ساخت . به عبارت دیگر دوره ی سپیده دم پارینه سنگی را می توان دوره ی سنگ های شکسته ی اتفاقی و شکل نگرفته نامید . انسان های این دوره را (پیته کانتروپوس) می نامند . این دوره چهارصد هزار طول کشید (از یک میلیون سال تا ... هزار سال پیش) و انسانها در این مدت به صورت گله زندگی می کردند .

تعریف گله :

گله ، جماعتی ناپایدار و اتفاقی بود . یعنی گروهی انسان دسته جمعی غذا بدست می آوردند و از خود دفاع می کردند . این گروه اتفاقاً گرد می آمدند و ممکن بود از هم جدا شوند و به چند گله تقسیم گردند ، یا گروهی از آنها به گله ی دیگر بپیوندند و یا افراد گله به گله ی دیگری ملحق شوند . به هر حال گله جماعتی ناپایدار بود . بین افراد گله ، روابط جنسی نظم مشخصی نداشت و بیشتر بر اساس روابط جنسی حیوانات بود . علت ناپایداری گله نارسایی تولید و ناقص بودن ابزار کار بود ، زیرا که با سنگ های شکسته بی شکل نمی شد به اندازه ی کافی غذا بدست آورد و ناچار افراد گله برای بدست آوردن غذا از یک دیگر دور می شدند و دیگر نمی توانستند به هم بپیوندند . در نتیجه یا گله های دیگر بوجود می آوردند و یا هر دسته به گله ای دیگر می پیوست .

پارینه سنگی نخستین :

در این دوره ابزار کمی تکامل پیدا کرد ، یعنی پاره سنگ های بی شکل به پاره سنگ های خشن ساز نوک تیز تبدیل شد . به عبارت دیگر انسان چون قدرت زندگی کمی تکامل یافته بود ، توانست سنگ را طوری بشکند که نوک تیز و سر پهنی داشته باشد تا بل که سر پهنش بهتر در دست جای گیرد و نوک تیزش بهتر بدن حیوانات و ریشه های درختان را ببرد . اما این ابزار



به تمام افراد گروه سمت مادری و مادر بزرگی داشت. این نفوذ و برتری اقتصادی - اجتماعی زنان و شاید هم اختلاف های سنی در درون جماعت خانوادگی علت بوجود آمدن ممنوعیت ازدواج بود که ابتدا بین مادر و پسران بوجود آمد. این همه مقدماتی بود برای تشکیل جماعت خانوادگی مادر شاهی.

پارینه سنگی جدید

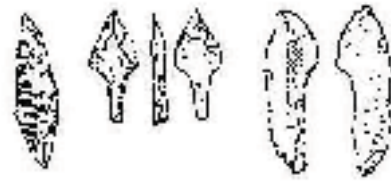
در این دوره ابزار سنگی و استخوانی توسعه پیدا کرد و تکمیل شد. اهلی کردن حیوانات نیز در این دوره آغاز شد. اولین حیوانی که به وسیله انسان اهلی شد سگ بود. ابزارهای سنگی و استخوانی این دوره دارای انواع مختلفی بود که هر یک برای کاری به کار می رفت: سنگی، سرنیزه ی سنگی، سوره کن سنگی، سوزن تیز کن سنگی و نیز سوزن استخوانی، استخوانی و هارپون (نیزه دندنه دار). انسان های این دوره از نوع (کرومانیون) و انسانهای مشابه آن بودند که به انسان معاصر یا انسان ادیشه ورز (هومر ساپین) معروفند. این دوره در حدود ۲۵ هزار سال طول کشید (۱۵ - ۴۰ هزارسال پیش). آغاز اهلی کردن حیوانات (سگ) مه در این دوره انجام گرفت زمینه را برای دمداری - که بعدا چنان که خواهیم دید در دوره ی میانه سنگی بوجود آمد - مهیا کرد.

دوره ی میانه سنگی

در این دوره تیر و کمان بوجود آمد. یعنی انسان متوجه شد که چوپ را اگر خم کند و سپس رها نماید نیرویی ایجاد می کند که برای او قابل استفاده است. کشف این نیرو به وسیله ی انسان سبب اختراع کمان گردید. کمان باعث شد که انسان بتواند از فاصله دور به حیوانات ضربه بزند، ب عبارت دیگر تیر و کمان سبب تسلط بیشتر انسان بر حیوانات شد. مهم ترین پیشرفت انسان در ساختن ابزارسنگی در این دوره ساختن (میکرولیت) سنگ ریزه بود. (میکرولیت) سنگ های ریزی بود که در روی تیر و نیزه نصب می کردند. در این دوره انسان به طور وسیعی به اهلی کردن حیوانات پرداخت. پس از اهلی شدن سگ، نوبت به حیوانات دیگر مانند خوک، اسب، گاو، گوسفند و سایر حیوانات رسید. اهلی شدن وسیع حیوانات ییب آغاز دامداری گردید. دامداری نیز باعث شد که از اهمیت شکار به عنوان اساس تغذیه انسان کاسته شود. مردها کمی خانه نشین گردند. البته خانه نشین شدن مرد به طور کلی بعدا، یعنی هنگامی که کشاورزی بوجود آمد، انجام گرفت. دوره

سازی آنان است. انسانهای این دوره نیز (نئاندرتال ها) غار را به محل سکونت خود تبدیل کرده بودند. دلیل این امر یکی گسترش سرما بود (یخبندان) و یکی هم این بود که به علت تکامل ابزار، انسان چنان نیرومند شده بود که دیگر می توانست در مقابل حیوانات وحشی و درنده از خود دفاع نماید و فرار نکند. در نتیجه ی گسترش سرما، لباس (از پوست حیوانات) نیز در این دوره بوجود آمد. جماعت - خانوادگی هم بتدریج در این دوره - پارینه سنگی میانه شکل گرفت. زیرا به علت تکامل ابزار کار، ساکن شدن انسان در غار، تسلط بر آتش و پیدایش لباس، انسان فوق العاده نیرومند شده بود و بدین جهت می توانست غذای کافی بدست آورد و با درندگان مقابله کند. در نتیجه، گله به جماعت پایدار تبدیل شد، به عبارت دیگر افراد گله دیگر از هم جدا نمی شدند و به طور دائم با یکدیگر زندگی می کردند. جماعت خونی - خانوادگی که از دورن گله به وجود آمد جماعتی

پایدار بود. و چون بین تمام زنان و مردان گروه روابط جنسی بی بند و باری وجود داشت، در نتیجه، همه با هم خویشاوند - هم خون بودند. البته لازم به یاد آوری است که در گله نیز روابط بی بند و باری جنسی افراد گروه وجود داشت، ولی چون گله جماعتی ناپایدار بود و افراد به طور اتفاقی از هم جدا می شدند و به هم می پیوستند، در نتیجه خویشاوند - هم خون نبودند. جماعت خونی - خانوادگی قدیمی ترین شکل



ابزار سنگی - میانه پارینه سنگی جدید



ابزار استخوانی در دوره ی میانه سنگی جدید

ازدواج گروهی (اندوگامیا - دوران ازدواجی) است. چنان که برخی از دانشمندان می گویند، در این دوره، ازدواج بین والدین و فرزندان ممنوع شد. در ابتدا این ممنوعیت در ازدواج بین مادر و فرزندان بود. این ممنوعیت خود سبب پیدایش جماعت خانوادگی که روابط جنسی در آن نظمی مشخص بود، گردید. این مساله که چرا ممنوعیت در ازدواج بین مادر و پسران بوجود آمد، خود مبحثی دیگر است که نیاز به گفتگوی بیشتری دارد. اما به اختصار می توان گفت که زنان در نتیجه ی مراقبت از فرزند و نگهداری از آتش و لزوما ماندن در خانه به مرکز ثقل جماعت خانوادگی تبدیل شدند. از طرفی به علت ازدواج گروهی، فقط مادران صاحب فرزند شناخته می شدند و پدر یا فرزند مشخص نبودند. بدین جهت مادر در خانواده نفوذ قابل توجهی بدست آورد و کم کم زنان به فرمانروایان جماعت خانوادگی تبدیل شدند. که پیداست سلطان واحد خانواده پیرتربیت زنان خانواده بود که نسبت



جهان پهلوان تختی مظهر عشق و وفاداری به توده های درد و رنج!

۱۶ دیماه چهل و پنجمین سالروز مرگ انسانی است که برای همیشه یاد و خاطره رفتار و کردار انسانی او در عشق و ورزیدن به توده های رنجبر و زحمتکش در دل نسل به نسل مردم

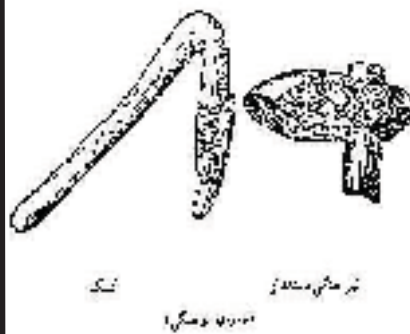
میهنمان ماندگار میماند. یاد و خاطره تختی خانی آباد و دروازه غار و جنوب تهران را در نوردید و او همچون قهرمان توده های مردم زندگی خویش را بخاطر آنها و برای شادی و افتخار آنها وقف کرد. دوست داشتن تختی نه تنها به خاطر پیروزیهای بزرگ در میادین جهانی ورزش و کشتی، بلکه در همدردی او با درد و رنج و مصیبت توده های تحت ستمی بود که تختی خود را به آنها مدیون میدانست و بهترین مثال برای فداکاری این قهرمان ملی راهپیمایی تختی در خیابانهای تهران است که در زمان زلزله بوئین زهرا برای جمع آوری کمکهای مردمی به مردم منطقه زلزله زده بوئین زهرا که خانه و آشیانه خویش را در جریان این مصیبت از دست داده بودند. فعالیتهای سیاسی جهان پهلوان تختی به سالهای قبل از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و فعالیت در صفوف جبهه ملی ایران و همکاری او با شورای جبهه ملی آنزمان که ۱۷۰ عضو داشت برمیگردد و تختی یکی از اعضای آن شورا بود. مرگ جهان پهلوان تختی نتیجه یک مرگ ساده نبود بلکه نتیجه نفرت و کینه سردمداران رژیم پادشاهی پهلوی از او و توطئه ننکین دربار شاه خائن ایران علیه وی بود. اما برعکس آدمکشان سرکوبگر، تختی و هزاران تختی دیگر هرگز نخواهند مرد زیرا تعهد و عشق به توده های رنجبر و زحمتکش تحت ستم بخش مهمی از فرهنگ مبارزان راه آزادی و برابری است. و یاد و خاطره آنها در دل و جان میلیونها انسان جامعه تحت ستم ما برای همیشه باقی خواهد ماند.

یادش گرامی باد

ی میانه سنگی در حدود هشت هزار سال طول کشید (۷ - ۱۵ سال هزار سال پیش) جماعت خانوداگی مادر شاهی در این دوره داشت رونق می گرفت .

دوره نو سنگی

بزرگترین موفقیت ابزار سازی این دوره ی انسان سوراخ کردن سنگ و صیقل دادن آن بود . با سوراخ کردن سنگ انسان موفق شد که تبر



(ماکرولیت) بسازد تبر در بریدن تنه ی درختان و شکستن چوب های بزرگ و نیز قایق سازی به انسان کمک کرد . انسان از تنه درختان بزرگ با تبر برای خود قایق ساخت . کلنگ را نیز انسان در همین دوران ساخت . کلنگ سبب پیدایش کشاورزی شد . کشاورزی کلنگی بسیار کم محصول بود ، زیرا که انسان به سختی زمین را شخم می زد و از صبح تا غروب مقدار کمی زمین به وسیله ی یک نفر شخم زده می شد . کشاورزی کلنگی به عهده ی زنان بود و مردان بیشتر به دامداری و شکار می پرداختند . دوره ی نو سنگی دوره ی شکفتن جماعت مادر شاهی بود . این دوره ۷ هزار سال پیش آغاز شد تا هنگام کشف مس ادامه یافت . مس در حدود ۵ - ۶ هزارسال پیش در برخی از نقاط جهان کشف گردید . کشف مس دوران دیگری را در تاریخ بشر آغاز کرد که دوران فلز نامیده می شود . که خود موضوع بحثی دیگر و مقالی دیگر است .

دوران سنگ - از یک میلیون سال تا ۶ هزار سال پیش

الف - پارینه سنگی - از یک میلیون سال تا ۱۵ هزار سال پیش

الف ۱ - سپیده دم پارینه سنگی : سنگ شکسته ی بی شکل (از یک میلیون سال تا ۶۰۰ هزار سال پیش)

الف ۲ - پارینه سنگی نخستین : پاره سنگ های خشن تبر و دسته سنگی (از ۶۰۰ هزار سال تا ۱۰۰ هزار سال پیش)

الف ۳ - پارینه سنگی میانه : اکتشاف آتش افروز ، انشعاب ابزار سنگی ، مقدمات نقاشی و مجسمه سازی (۱۰۰ هزار سال تا ۴۰ هزار سال پیش)

الف ۴ - پارینه سنگی جدید : توسعه و تکمیل ابزار سنگی و استخوانی ، اهلی کردن سگ و تکامل هنر (از ۴۰ هزار سال تا ۱۵ هزار سال پیش)

ب - میانه سنگی : میکروولیت تبر و کمان ، اهلی کردن حیوانات

ج - نوسنگی : ۶ هزار سال پیش تبر (ماکرولیت) کلنگ ، پیدایش کشاورزی .

(ادامه دارد)



در قسمت اول داستان خواندیم که ، قهرمان داستان به همراه پدر و چند نفر دیگر در یک ریخته گری در شرایط بسیار بد مشغول کار بودند ، انفجار در کوره ریخته گری باعث کشته شدن عیسی و کور شدن پدر قهرمان داستان که تنها نان اور خانواده بود شد و اینک ادامه داستان...



همراه آهنگهای بابام

علی اشرف درویشیان
بخش پایانی

یک روز که ننه حالش بهتر است و دور هم نشسته ایم بابام می گوید : « من دیگر نمی توانم کاری بکنم . باید به تهران برویم . توی تهران با این تار می توانم کار بکنم و پول بدست بیاورم وگرنه

هم من و هم شما از گرسنگی می میریم . چیزی هم که نداریم بفروشیم . توی این شهر هم آبرو دارم و نمی توانم کار دیگری بکنم . « بابا و ننه و مادر بزرگ می نشینند و فکر می کنند . و مادر بزرگ و ننه یک عروسک بزرگ . قشنگ با پارچه و زنگوله و مهره های جورواجور درست می کنند . یک نخ به عروسک می بندند و سردیگر نخ را به دست بابام وصل می کنند بابام وقتی تار می زند عروسک را روی پایه ای می گذارند و به دست من میدهند . بابام آهنگی می زند و عروسک دوباره می رقصد . عروسک را در یک بقچه می پیچند و توی یک چمدان حلبی می گذارند . کتاب هایم را هم توی همان چمدان می گذارم . یک روز صبح زود چمدان را به من می دهند و من دست بابام را می گیرم و تار را که در کیسه است به دست بابام می دهند و به راه می افیم . ننه به بابام می گوید : « بگذار این بچه درسش را بخواند و بی سواد نشود . تو را به خدا مانعش نشو . کتکش هم نزن دلش تنگ می شود . « و رو می کند به من و می گوید : « زحمت هایم حلالیت نباشد و شیرم حرامت باشد اگر درست را نخوانی . « دست مادر بزرگ و ننه را می بوسم و می گویم : « ننه جان هر طور شده درس را می خوانم ننه جان غصه نخور . « ننه به بابا می گوید : « فکر می کنی که آن شکایتی که از قاسم چاو کاو کردیم نتیجه بدهد و تاوان چشم تو را به ما و پول خون عیسی را به مادرش بدهد ؟ « بابام می گوید : « اگر می داد که تا حالا داده بود . اما آن نامرد حتی به من هم سر نزد و احوالی هم نپرسید . شنیده ام که سر قبر عیسی هم نرفته . « به تهران می رسیم . همه جا چراغ است . همه جا تابلوهای رنگی . ساختمانهای یزرگ و نو . حیف که بابام کور است . وقتی از ماشین پیاده می شویم آن قدر شلوغ است مه من دستبچه می شوم . پایم به سنگ وسط گاراژ می خورد و با سر به زمین می افتم . خوب است که بابام نمی افتد . چمدان را می گیرم و می رویم به یک مسافر خانه . صبح بیدار می شویم و می رویم سراغ

یک ریخته گر که بابام را می سناسد و قرار می گذارند که شب ها توی دکان بخوابیم . ریخته گر مرد خوبی است . زن و چند تا بچه دارد و نمی تواند ما را به خانه خودش ببرد . چون همه شان توی یک اتاق زندگی می کنند . ریخته گر اسم مرا توی یک کلاس شبانه می نویسد . روزها همراه آهنگ بابام از این خیابان به آن خیابان می رویم . از آن همه ماشین سرم گیج می رود . مردم زود

زود راه می روند و گاهی هم پولی به بابام می دهند . بعضی ها هم می دوند و به آهنگ بابام گوش نمی دهند . بابام یک عینک سیاه می خرد ، چون چشم هایش خیلی ناچور است . پلک های او سوخته و رنگ عجیبی دارد . توی پلک هایش به جای چشم مثل گوشت لخم است . عینک را می زند و قیافه اش بهتر می شود . دستش را که پرلک و پیس است در دست می گیرم و پینه هایش را که دارد صاف می شود حس می کنم . گوشه خیابان می نشینیم و او شعرهای کردی می خواند و ساز می زند . همه شعرهایش به یاد کرمانشاه است . به یاد ننه ام و به یاد زندگی گذشته و جوانی اش است . او می خواند :

وقتی جوان بودم مرغابی ها را به دام می انداختم

و حالا مرغابی ها از دام کهنه ام فرار میکنند .

با تب و تاب ب دنبال می گردم

مشک خود را بردار و به لب چشمه بیا

پوست مشک تو از چرم شکار است .

آب درونش دوا می بیمار است .

پراو بیستون دو تا برادر بودند

فلک کاری کرد که از هم جدا شدند .

صدای بواق ماشین در قهوه خانه می پیچد

این یار نازار کیست که به سفر می رود .

شعری هم به یاد عیسی می خواند :

راه باریک گورستان راه تو شده

گور چون زاغه ای تاریک جای تو شده

مادرت بمیرد ای فرزند نازنینم

قلب مادرت برای تو خون شده

بابام تار می زند و می خواند و عروسک می رقصد. چشم های عروسک مثل چشم مادربزرگ است. همان چشم های مهربان و دوست داشتنی. مغازه ها پر از اسباب بازی است. اما من عروسک خودمان را دوست می دارم. شب ها در گوشه دکان با او درد دل می کنم. مثل این که کنار مادر بزرگم هستم و او برایم قصه می گوید و بادست زبرش پشتم را می خاراند. روزها عروسک در دست من با آهنگهای بابام می رقصد. همراه بابام هستم. همراه نغمه سازش می روم و آهنگها و غصه های ما خیابان را پر می کند. یک روز یک حاجی فیروز پیش ما می آید و کنار ما می نشیند. با پدرم دوست می شود و با هم به دکان ریخته گری می رویم و شام می خوریم. حاجی فیروز یک دایره زنگی دارد و شهر خوبی می خواند. بابام خیلی از آن شعر خوشش می آید و آن شعر را یاد می گیرد و می خواند. به خیابان می رویم از کنار ما مردم با لباس های پر عطر و خوشبو می گذارند بچه هایی که دلم می خواهد به لباسشان دست بزنم رد می شوند. یک کوچولو از مادرش پول می گیرد و به طرف من می دود و پول را در دست من می گذارد. دستش کوچولو و سفید و قشنگ است. بابام تار می زند و عروسک می رقصد و شعر حاجی فیروز را می خواند:

ای برادر بیا بشنو حدیث پر غم و احوال ما

تابدانی کجا رفته است آه سوزناک سینه ها

مرغ و ماهی، خاوریار و خامه و شیر و کره مال شما

نان و دوغ و شیره و جغوری و بغوری مال ما

آن هوای سرپل تجریش با آب خنک مال شما

دود واحد مال ما، بوی زباله مال ما

لاله و باغ و درخت و پارک مال شما

چاله و غار و لجن، خاک خیابن مال ما

شبنم و بوی نسیم، برف قشنگ مال شما

سیل و سرما و بلا، خانه خرابی مال ما

شوفاژ و کاناپه و مبل چراغ مال شما

منقل دود ذغال و کرسی و تب مال ما

روغن حیوانی و شعد و عسل مال شما

روغن و پیه و نباتی و مگس ها مال ما

خانه آپارتمان تا آسمان مال شما

سرنگون از چوب بست ساختمان مال ما

هر چه باشد تازه و نو جملگی مال شما

آشغال و درب و داغان و قراضه مال ما

قالی و کش و کلاه و چتر و شال مال شما

کوری و بی پولی و رنج چلاقی مال ما

کافه و کاباره و قرکمر مال شما

گریه و زاری و شیون، داد و بیداد مال ما

ای حبیب من ای حبیب من

رنج این دنیا شد نصیب من

از خیابانهای خیلی قشنگی می گذریم و بابام می خواند و می زند و عروسک می رقصد. یک مرتبه یک دختر کوچولو نزدیک ما می آید. یک نفر آدم گنده هم همراه اوست و کبف درسه دختر را به دست دارد. دختر می ایستد و عروسک را که می رقصد نگاه می کند و ناگهان جلو می آید و دست عروسک مرا می گیرد و می خواهد با خود ببرد. من عروسک را از دستش می گیرم. بابام می گوید: چه خبر شده. چه شده ها. کیه اونجا. می گویم: «دخترک به گریه می افتد و با لباس های قشنگ روی زمین پهن می شود و خودش را لوس می کند. مرد گنده جلو می آید و با دست چاق و بزرگش یک سیلی توی گوش من می زند. مردم دور ما جمع می شوند و مرد گنده را با خود می رند. دست با را می کشم و از آن جا دور می شوم بابا دیگر دل و دماغ درستی ندارد. به سوی دکان براه می افتم. من از دور مرد گنده را می بینم به دنبال ما می آید. به بابا می گویم. دخترک دنبال او نیست. من دیگر آن



اول ژانویه (یازده دیمه) پنجاه و

نهمین سالروز انقلاب کوبا!

تاریخ شروع نبردهای انقلابی که منجر به پیروزی انقلاب کوبا شد ۲۶ ژانویه ۱۹۵۳ بود و تنها در مدت زمان ۶ سال پیشروی انقلابی خلق کوبا توانست با خلاقیت خویش شرایط لازم ذهنی را برای پیروزی انقلاب بوجود آورد. این نیز میسر نبود جز اینکه با کار مستمر و مداوم و ایجاد عرصه های وسیع برای توده ها بنمظور شکوفایی توانایی و نیروی آنان برای انجام تغییر و تحولات اساسی در شیوه زندگی و بنیانهای جامعه - برای رسیدن به این مقصود نیز میبایست درک و فکریت انسانها پرورش میافت و شکوفا میگشت و این امر انجام نخواهد پذیرفت تا آن زمانی که این رفتار و کردار در زندگی روزمره آنان مکررا انجام پذیرد. شخصیت نقش بزرگ سازماندهی و رهبری را ایفا خواهد نمود البته آنزمان که عالیتین اخلاقیات و مطالبات خلق را در برگیرد و از راه و مسیر پیشروی منحرف نگردد.

مرد را نمی بینم . به بابا می گویم و نفس راحتی می کشیم . شب که از کلاس می آیم مشق هایم را می نویسم و کنار بابام دراز می کشم . خوابم می برد . چون هوا گرم است در دکان را نیمه باز گذاشته ایم . صبح بیدار می شوم . عروسک سرچایش نیست . بابا را بیدار می کنم و با هم خیلی غصه می خوریم . بابا را می گیرم و به همان خیابان می رویم . بابا آهنگهای غصه دارش را می خواند و تار می زند . نمی توانیم عروسک را پیدا کنیم یاد آن چشم های قشنگ عروسک دلم را آتش می زند . مثل این که مادر بزرگ چشمهای خودش را توی صورت عروسک گذاشته بود . لباس عروسک بوی پیراهن ننه ام را می داد و شبها با وی آشنایش به خواب می رفتم . بابام به می گوید که نامه ای به خانه بنویسم . می نویسم که عروسک ما را دزدیده اند . که ننه جان من درس می خوانم و قول می دهم که خوب درس بخوانم و دانا بشوم و عروسک دزدها را سرچایشان بنشانم و جواب سیلی شان را بدهم و تلتفی عیسی را درآورم . می نویسم ننه جان غصه ما را نخور . حالم خوب است و به یاد شما هستیم که یک عروسک دیگر از پارچه و مهرهایی که دارید برایمان درست بکنید و وقتی آشنایی به تهران می آید به او بدهید تا برای ما بیاورد . می نویسم که ننه جان حالا بابا تار می زند و آواز می خواند و من دست وا را می گیرم و عروسکی نداریم که برقصم . برای ننه و مادر بزرگ پول می فرستیم و قول می دهیم که هر چه دوزتر به آن ها سر بزنیم . شب ها از کتاب هایی که در کلاس شبانه ، همکلاسی هایم به من می دهند برای بابام می خوانم . خیلی به کتاب علاقه دارم و می خوانم و هی می خوانم و بابام عینکش را برمی دارد و صورتش را روبه سقف می گیرد و می گوید : «ای پسر جان اگر زندگی مرا بنویسند هفتاد من کاغذ می شود . «من می گویم : « بابا جانم من درس می خوانم و کتاب هم زیاد می خوانم تا نویسنده بشوم و زندگی تو ننه و مادر بزرگ را بنویسم . سرگذشت عیسی و مادرش را بنویسم . حیف است عیسی فراموش بشود . آری بابای خوبم . عمو گاهی هم هیچکس را ندارد و خیلی حرف برایم زده . من نویسنده می شوم و از چاقوی تیز قاسم چاوکاو و دارودسته اش هم نمی ترسم . آری بابای جانم ... آری « . دراز می کشم و از گوشه در به ستاره ها نگاه می کنم و دلم می خواهد خواب عروسکم را ببینم .



خورشید زنده است در سیاهکل

به دامان خاک
وقتی که در طپش قلب ترکمن
شورا و کار و کشت
توماج و عزم رهائی آواز میشود ،
خورشید زنده است ،
در سیاهکل در عصیان توده ها
اکنون میان آتش و خون
قیام و جنگ
با این همه نشیب
با این همه فراز
خورشید زنده است ،
در سیاهکل در عصیان توده ها .

خورشید زنده است در سیاهکل
وقتی که چکاچک دنده ها و چرخها
در سوت کار و خروش اعتصاب
وقتی که در خلوت زمزمه ها و اوج شعار
پنهان و آشکار
از شورش و قیام و رهایی
از بیژن و جهان و صفائی یاد میشود .
خورشید زنده است ،
در سیاهکل در عصیان توده ها
وقتی که در ترنم خوشه ها و بادها
وقتی که در سوقط دانه ها

نگاه کن ، نگاه کن

این دریای پرچم های
سرخ
که بر دست کودکان
ترکمن صحرا
به گردش در آمده است
خون دلاوران ترکمن
صحراست
خون صیادان و کشتگران
است
خون زمین و شورا است
خون آوازه خوان
رفیقانست

خون آوازه خوان توست ،
توماج
آ... ی توماج ، توماج
داس خونین دهقانان ،
توماج
تور خونین صیادان ، توماج
توماج ... مختوم ...
واحدی ... جرجانی
داس خونین دهقانان ،
فدائیان خلق
تورخونین صیادان ،
فدائیان خلق

ترجمه ترانه ای از تریسی چپمن

وقتی می گویند عشق یعنی
نفرت صلح یعنی جنگ ، آری
یعنی نه
با این حساب همه ی ما
آزادیم
اما بزودی زود کسانی به این
پرشش ها تضادها
حقیقت را جستجو می کنند
بزودی زود چنین می شود
روزی که چشم بستگان
چشم بندهایشان را بردارند
و آنان که از گفتن محروم
مانده اند
حقیقت را بر زبان آورند

چرا ؟ چرا نوزادان از گرسنگی
میمیرند
وقتی که برای سیر کردن دنیا
نان کافی هست
چرا با اینکه هستیم و بسیاریم
کسانی هنوز تنهائند
چرا موشکهای جنگی را
پاسدار صلح می نامند
وقتی که برای کشتن رفته اند
چرا زن حتی در خانه اش در
امان نیست
در دنیا ، همه چیز وارنه اس





کاری که من می توانم انجام بدم، و تو به خاطر مسوولیت رهبری کوبا آن را رد می کنی . و زمان آن رسیده که ما جدا شویم. یک بار دیگر اعلان می کنم که کوبا را رها می کنم از هرگونه جواب گویی در قبال من، و تنها از آن الگویی گرفته ام. اگر آخرین ساعات زنده گی ام زیر آسمان، جایی دیگر باشد، به این مردم و به تو فکر خواهم کرد. از تو سپاسگزارم برای درس هایی که دادی، و نمونه ای که نشان دادی ، و من سعی خواهم کرد که تا انتهای نتیجه اعمال ام وفادار بمانم. من همواره با سیاست خارجی انقلاب مان یکی شناخته می شدم، و هم چنان ادامه خواهم داد، هر کجا که باشم، مسوولیت یک انقلابی کوبایی بودن را احساس خواهم کرد، و رفتاری درخور آن خواهم داشت. از این که هیچ چیز مادی برای همسر و فرزندان ام نگذاشته ام ناراحت نیستم، من به خاطر این طریق خوشحال هستم. من برای آن ها درخواست هیچ چیز نمی کنم، چرا که دولت آن ها را برای تحصیل و یک زنده گی بسنده تامین خواهد کرد. حرف های بسیاری برای گفتن به تو و مردم مان دارم، اما احساس می کنم که گفتن اش ضرورتی ندارد. کلمات نمی توانند آنچه را که در دل دارم ادا کنند، فکر نمی کنم که سیاه کردن کاغذ فایده ای داشته باشد.

اگر تو در برابر هر بی عدالتی از خشم به لرزه می افتی ؛

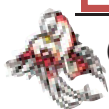
بدان که یکی از رفقای من هستی.

من نه یک مسیحی هستم و نه یک بشردوست. من هرچیزی به جز یک مسیحی هستم ، و بشردوستی در مقایسه با باور من بی ارزش به نظر می رسد.

من به جای این که اجازه بدهم به یک صلیب میخ کوبم کنند، با هر سلاحی که دستم به آن برسد پیکار خواهم کرد.

چه گوارا

من در این لحظه خیلی چیز ها را به یاد می آورم: زمانی که با تو در خانه ی ماریا آنتونیا ملاقات کردم، آن زمان که پیشنهاد دادی که همراهی ات کنم، تمام آن تحت فشار قرار گرفتن های بغرنج در تدارکات. یک روز آمدند و پرسیدند «اگر مُردید به چه کسی خبر بدهیم ، و از این احتمال که حقیقت داشت، تکان خوردیم! بعد ها دانستیم که این صحیح است، که در یک انقلاب یا پیروز می شوی و یا کشته می شوی! اگر یک انقلاب حقیقی باشد. بسیاری از رفقا در راه پیروزی بر خاک غلتیدند. « امروز لحن مهیج همه چیز کمتر شده است، چرا که ما پخته تر شده ایم، اما حوادث باز رخ می دهند. من احساس می کنم که بخشی از وظیفه ی خود را نسبت به کوبا و انقلاب کوبا انجام داده ام، و به شما، به تمام رفقا، و تمام مردم شما، که اکنون مردم من نیز هستند، بدرود می گویم. من از تمام پُست های خود در رهبری حزب، سمت ام در وزارت، مقام ام در فرماندهی و تابعیت کوبایی ام، استعفا رسمی می دهم. هیچ پیوند حقوقی مرا به کوبا متعهد و ملزم نمی سازد. تنها الزام ماهیتی متفاوت دارد — که آن پیوند را نمی توان مانند سمت با انفصال شکست. روزهای با شکوهی را از سر گذرانده ام، احساس غرور می کنم که در روزگار نه چندان خوش بحرانی و اندوهبار کارایب در کنار مردم خودم بوده ام. کمتر رهبری را دیده ام که استعداد تو را در آن روزها را داشته باشد، همچنین مفتخرم که بدون درنگ، از تو پیروی کردم، طریقه فکر، اصول و استقبال از خطر را از تو شناختم. سایر ملل جهان یاری اندک مرا می طلبند.



نگاهی مختصر به زندگی جواهر لعل نهرو . و کتاب نگاهی به تاریخ جهان



جواهر لعل نهرو ۱۴ نوامبر ۱۸۸۹ برابر با ۲۳ آبان ۱۲۶۸ در کشمیر

زاده شد. به وی لقب «پاندیت» یا «معلم» هم داده اند. وی یکی از بزرگ‌ترین رهبران جنبش استقلال هند و کنگره ملی هند بود. او به عنوان نخستین نخست‌وزیر هند پس از اعلام استقلال در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ (۲۳ مرداد ۱۳۲۶) انتخاب شد. کتاب نگاهی به تاریخ جهان نوشته جواهر لعل نهرو و مشتمل بر، نامه‌هایی است که وی در دوران اسارت خود در زندان برای دخترش نوشته است. در تابستان ۱۹۲۸ نهرو برای دختر ده ساله اش که در شهری بیلاقی به سر می برد نامه‌هایی کوتاه و به زبان ساده داستانی در مورد آفرینش زمین و پیدا شدن زندگی و تشکیل نخستین قبائل و اجتماعات بشری که بعدها مجموعه این ۳۰ نامه کوتاه به صورت کتابی به نام «نامه‌های پدری به دخترش» انتشار یافت. کتاب طبیعت، انسان‌های ابتدایی، تمدن‌های بزرگ، چین و هند، پادشاهان معابد و کاهنان، نام برخی از نامه‌هایی اند که نهرو برای دخترش نوشته .

نشیب و فراز زندگی اجتماعی و سیاسی بارها نهرو را به زندان کشاند سرانجام در سال ۱۹۳۰ نهرو در صدد بر آمد تازه از فرصت و فراغتی که در زندان پیش آمده بود استفاده کند و نامه‌های تازه ای برای دخترش بنویسد که این نامه‌ها در مدتی نزدیک به ۳ سال و در دوران‌های مختلف زندان نوشته شد و در آن‌ها یک دوره تاریخ جهان منعکس شده و سرانجام با نام «نگاهی به تاریخ جهان» به چاپ رسید. وی در مدت اسارت خود در زندان هر دو هفته حق نوشتن یک نامه، دریافت یک نامه و یک ملاقات کوتاه داشت. نهرو در مورد تاریخ چنین بیان می کند که فکر کردن در مورد گذشته دنیا و سرگذشت مردان و زنان بزرگ و آن چه در دنیای گذشته روی داده است بسیار جذاب و خواندنی است.

خواندن تاریخ بسیار خوب است اما کمک کردن برای به وجود آمدن تاریخ از آن هم جذابتر و جالبتر است و می دانیم که اکنون در کشور ما (هندوستان) تاریخ ساخته می شود. هند گذشته بسیار طولانی دارد و آغاز آن در تیرگی‌های روزگاران قدیم و باستانی گم شده است. هند برای خود دوران‌های تلخ و دشواری داشته است که موجب شرمساری و اندوه ماست اما روی هم رفته گذشته هند درخشان و بزرگ است و می توانیم به آن سرافراز باشیم. موضوع اصلی تاریخ ارتقاء و تکامل انسان از حالت وحشی‌گری و ابتدایی به تمدن است.

انقلاب:

نهرو در این جا علت این که یک ملت خواستار انقلاب و تغییر می باشد و فریاد انقلاب زنده باد را سر می دهد را به صورت زیر بیان می کند: در دنیای زنده هیچ چیز نمی تواند تغییر ناپذیر باقی بماند. سراسر طبیعت روز به روز و دقیقه به دقیقه عوض می شود و تغییر می کند فقط مرده‌ها هستند که رشد نمی کنند و ساکن و بی حرکت می باشند. آب تا زمانی که جاری است تازه و پاک می ماند، اگر آن را متوقف کنیم کم کم فاسد می شود و زندگی انسان و زندگی ملت نیز چنین است، چه ما بخواهیم و نخواهیم پیر می شویم و کودکان ما جایگه‌ها را می گیرند و عاقبت، آن‌ها نیز پیر می گردند. به این ترتیب چرخ و فلک تغییر و تحولات در گردش است و همه چیز را زیر و رو می سازد، کسانی که پایین بودند بالا می آیند و کسانی بالا بودند پایین می روند. مسلماً هند امروز خواهان یک تغییر بزرگ است اما حتی پس از آن که تغییر بزرگی که ما خواهان آن هستیم فرا رسد و هند آزاد شود ما باز هم نمی توانیم ساکت و آرام بمانیم. در واقع بنا به اقتضای طبیعت وقت آن رسیده که در کشور ما هم این چرخ به حرکت در آید اما ما آن را چنان به جلو رانده ایم و به حرکت در آورده ایم که هیچ کس نمی تواند آن را متوقف سازد.

نگاهی به اروپای قدیم و دولت‌های شهری یونان:

یونانیها سلطنت بزرگ و امپراطوری‌های وسیع را دوست نداشتند. بلکه آنها دولت‌های کوچکی را که امروزه «دولت‌های شهری» نامیده می شود دوست داشتند که در آنها هر شهر برای خودش یک حکومت مستقل داشت. در یونان قدیم حکومت‌های جمهوری کوچکی وجود داشت که هر شهر در مرکز آن بود و



یکی از جانشین های او به نام داریوش امپراطوری خود را از مصر تا قسمت هایی از آسیای مرکزی و حتی یک قسمت کوچک از هند در حدود سواحل رود سند گسترش داد.

تاریخ هند

پیش از آن که آریاییها به هند وارد شوند هند متمدن بود که «دراویدی ها» در جنوب هند یک تمدن غنی و بزرگ داشتند که زبان های دراویدی که با زبان سانسکریت آریایی خویشاوندی ندارد بسیار قدیمی است و برای خود ادبیات غنی و زیبایی دارد. این زبانها عبارتند از زبانهای «تامیل»، «تلگو»، «کنارس» و «مالایالام» تمام این زبانها هنوز در جنوب هند رواج دارد. کنگره ملی هند.

هند را بر اساس زبان تقسیم کرده است و تمامی یک گروه را که به یک زبان واحد حرف می زدند و معمولاً آداب و رسوم مشابهی دارند را در یک استان قرار می دهد. البته باید متذکر شویم زبان های هند از دو خانواده هستند: یکی خانواده های «دراویدی» و دیگری خانواده زبان های هند و آریایی. زبان اصلی هند و آریایی زبان سانسکریت بوده است و تمام زبان های هند و آریایی فرزندان زبان سانسکریت هستند. این زبان ها عبارتند از: «هندی»، «بنگالی»، «گجراتی» و «ماراتی». زبان اردو یک شکل تحول یافته زبان هندی است و کلمه هندوستان شامل هر دو زبان هندی و اردو می شود و زبان مادری بیشتر افراد هند و زبان مشترک تمام هند است. اما امروزه بسیاری از افراد در میان خودشان زبان انگلیسی را به کار می برند. آریاییها که به هند آمده بودند در نواحی مختلف هند سکنا گزیدند و با گذشت زمان به تدریج این دهکده های آریایی در هند تکامل یافتند. این دهکده ها تقریباً مستقل بودند و تحت اداره و حکومت «پنجایات» و شورای دهکده بودند که از طرف اهالی انتخاب می شد. اغلب یک عده از دهکده ها یا شهر های کوچک به یکدیگر ملحق می شدند و در تحت ریاست یک «راجه» یا رئیس قرار می گرفتند. این راجه در منطقه خود رئیس بود و هر کار که دلش می خواست نمی توانست انجام بدهد و تابع قوانین آریایی بود بنابراین در این نواحی یک نوع دموکراسی وجود داشت. اگر هند و آریایی ها را با آریایی های یونان مقایسه کنیم می بینیم که میان زندگی آنها اختلاف فراوانی وجود دارد و تنها در چند مورد شبیه اند: مثلاً

تعداد روستاها و مزرعه ها که غذا و خوراک مردم شهر از آنها به دست می آمد جزء قلمرو آن به شمار می آمد و این دولت های شهری به وسیله اهالی ثروتمند شهر اداره می شدند. در آن دولت ها اشخاص عادی و متوسط دخالت بسیار کمی داشتند یا هیچ دخالتی نداشتند و زنان نیز مانند بردگان و غلامان حقی نداشتند. این دولت های شهری مدت های زیادی طول نکشیدند و دوام یافتند تا این که یکی از یونانیان به نام اسکندر کبیر کوشید تا تمام دنیا را مسخر سازد. البته در این دولتهای شهری رشته های مشترک مثل زبان، فرهنگ و مذهب واحدی وجود داشت که آنها را به هم مرتبط می کرد. آنها اعتقاد داشتند که باید بدن های نیرومند و زیبا داشته باشند و به این منظور بازیها و مسابقات دامنه داری ترتیب می دادند. این مسابقات هر چند وقت یکبار در میدان های وسیع شهر «المپ» در یونان تشکیل می شد و مردمی از سراسر یونان برای تماشا به آنجا می رفتند. بر اساس این مسابقه های المپیک امروزی از همان بازی ها و مسابقات که در یونان باستان در المپیا انجام می گرفت اقتباس شده است. بدین قرار دولت های شهری یونان جدا از هم زندگی می کردند و در موقع مسابقه ها و بازی ها و یا در زمان جنگ ها که زیاد اتفاق می افتاد با هم تماس حاصل می کردند ولی با این حال وقتی یک خطر بزرگ آنها را تهدید می کرد با هم متحد می شدند تا در برابر آن مقاومت کنند.

امپراطوری های آسیای غربی

به طوری که می دانیم سه مرکز تمدن باستانی وجود داشت: بین النهرین، هند و چین. در بین النهرین و ایران و آسیای صغیر در همان زمان های قدیم امپراطورهای متعددی می آمدند و می رفتند. در حالی که در یونان دولتهای شهری وجود داشت. بنابراین اختلاف عظیمی میان وضع دولت های شهری یونان و امپراطور های آسیای غربی وجود دارد. چنین به نظر می رسد که در این نواحی از همان زمان های بسیار قدیمی تمایل شدیدی برای به وجود آوردن دولت های بزرگ و امپراطوری های وسیع وجود داشته است. ممکن است که این تمایلات به خاطر تمدن های قدیمی تر که در این نواحی بوده است به وجود آمده یا شاید هم دلایل دیگری داشته باشد. کوروش یک امپراطوری وسیع در ایران به وجود آورد که مرزهای آن تا نواحی غربی هند هم می رسد اما





لنین آموزگار و پیشوای پرولترهای سراسر جهان

در بیست و یک ژانویه ۱۹۲۴ لنین آموزگار و پیشوای پرولترهای سراسر جهان در گذشت .

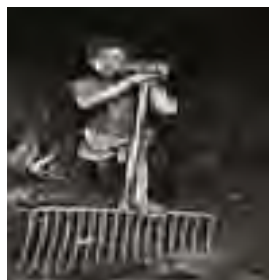
او که سمبل ناب ترین خصائل انقلابی پرولتاریا و مظهر مجسم اراده آهنین ، شجاعت ، پیگیری ، آشتی ناپذیری و رزمندگی پرولتری بود . سراسر زندگیش را در خدمت پیشبرد امر انقلاب جهانی پرولتاریائی قرار داد . در تمام دوران حیات سیاسی خود علیه تمام اشکال اپورتونیسیم که موانع عمده ای بر سر راه رسالت تاریخی پرولتاریا و هدف آن محسوب میشوند مبارزه کرد .

از جوهر انقلابی مارکسیسم دفاع نمود و مارکسیسم را در عصر انقلابات پرولتری به شکلی خلاقانه بسط و تکامل بخشید . لنین که تئوریسین و سازماندهی بزرگ و نابغه بود ، در راس حزب بلشویک ، پرولتاریای روسیه را در بزرگترین و با عظمت ترین انقلاب پرولتری عصر حاضر ، یعنی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر ، رهبری نمود . از همین رو نام لنین به سمبل دنیای نوین تبدیل گردید . لنین از میان کارگران رفت اما نام لنین و آرمان او همچنان زنده ماند و زنده خواهد ماند .

در هر دو جا یک نوع دموکراسی وجود داشت و در هند نیز این دموکراسی به آریایی ها محدود می شد و غلامان و افرادی که در طبقات پایین بودند دموکراسی و آزادی نداشتند. در دوره های بعد به تدریج آریایی ها رو به فساد و انحطاط نهادند و تقسیمات متعددی که در داخل هر طبقه به وجود آمد و مردم را از هم جدا می کرد، کشور را تضعیف می ساخت و موجب سقوط آن می گشت همچنین افکار آزادی خواهانه قدیم خود را فراموش کردند و از یاد بردند. در کشور هند «راجپوت ها» اعتقاد داشتند ماه و خورشید اجداد اصلی ان ها می باشند آن ها از دو تیره بزرگ هستند یکی از آن ها «سوریا وانشی» یا «نسل خورشید» نام دارد و تیره دیگر «چاندار وانشی» یا «نسل ماه» می باشند. راجپوت ها مردمان بسیار عالی و نیکو هستند.

تاریخ چین:

چین از نظر تاریخ باستانی همچون خواهری برای هند می باشد. مادر چین و کشورهای دیگر آسیای شرقی مثل ژاپن، هند و چین، سیام و لومه با مردمان آریایی سرو کار نداریم و در آن جاها نژاد مغولی است. این قبائل مهاجم در سراسر چین پراکنده گشتند و هنرها و متون خود را گسترش و توسعه دادند، مردم چین بیشتر به کشاورزی می پرداختند و رؤسای آن ها پاتریارک ها بودند و یک دولت مرکزی عمده وجود نداشت این پاتریارک ها در ابتدا از طرف افراد قبیله خودشان انتخاب می شدند همانند آن چه در مصر و بین النهرین بود ولی بعدها مقام آن ها موروثی شد به این ترتیب تقریباً ۱۰۰۰ سال از تاریخ چین به این صورت گذشت و پیشرفت و تکامل آرامی در این مدت جریان یافته است و کم کم روش پاتریارک ها و حکومت های کوچک از بین رفت و حکومت های مرکزی توسعه یافت و حتی در زمان های قدیم در چین نوشتن خط را می دانستند.



کودکان در معدن ها. کارگاه های کوچک صنعتی و کارهای ساختمانی سخت و در شرایط دشوار و بسیار خطرناک مورد ستم و استثمار قرار میگیرند.



کمونیسم

در جامعه سوسیالیستی استثمار انسان از انسان از بین می رود . مالکیت اجتماعی بروسائل تولید برقرار می گردد ، تمام حیات اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی جامعه از بیخ و بن دگرگون شده بسرعت شکوفان و متری می گردد ، مسئله ملی حل می شود ، شخصیت انسانی امکان رشد همه جانبه می یابد ، دموکراسی وسیع روزافزون بنیاد حیات اجتماعی جامعه قرار می گیرد و اصل از هر کس استعدادش ، بهر کس طبق کارش تحقق می یابد . سوسیالیسم ملل جهان را بسر منزل آزادی و نیکبختی می رساند و کار تبدیل کشوری عقب مانده را بکشوری صنعتی و شکوفان در طی زندگی یک نسل انجام می دهد . سوسیالیسم برای کارگران کار و سربلندی ، برای دهقانان زمین و تکنیک ، برای روشنفکران افق وسیع کار خلاق و شگفتگی و استعداد و برای همه زحمتکشان رفاه مادی و معنوی ، علم و فرهنگ معاصر و بهداشت عمومی را به همراه می آورد . ولی سوسیالیسم خود یک مرحله ی ابتدائی دوران کمونیسم است . تحول تدریجی سوسیالیسم به کمونیسم یک قانون عینی است که تدارک آن در سیر تکامل پیشین جامعه ی سوسیالیستی ، در بطن آن و بر شالوده ی آن صورت می گیرد . جامعه ی آینده ی بشریت کمونیسم است . کمونیسم چیست ، بر درفش این جامعه شعار « از هر کس طبق استعدادش ، به هر کس بنابر نیازش ، نقش بسته است . کمونیسم رسالت تاریخی رهائی کلیه ی افراد را از نابرابری اجتماعی ، از کلیه اشکال ستمگری و استثمار و از کابوس جنگ انجام می دهد و صلح ، کار ، آزادی ، برابری ، برادری و نیکبختی را در روی زمین برای همه ی ملل به ارمغان می آورد . در این جامعه شعار همه چیز بخاطر انسان و برای خیر و سعادت انسان بطور کامل تجسم خواهد یافت . پایه های اقتصادی مالکیت در جامعه ی کمونیستی نظیر سوسیالیسم است ولی برای درک و جوه مشخصه ی این جامعه چند سوال مطرح کنیم تا در پاسخ به آنها تفاوت این مرحله ی عالیتر را دریابیم .

تولید در کمونیسم چگونه است ؟ کمونیسم افزایش مداوم تولید اجتماعی و بالا بردن سطح بازده کار براساس پیشرفت سریع علم

و فن تامین می کند ، انسان را به مدرنترین و نیرومندترین تکنیک مجهز می نماید ، تسلط انسان را بر طبیعت به اوج بی سابقه می رساند و امکان می دهد تا نیروهای طبیعت هر چه بیشتر تحت فرمان انسان در آید . اقتصاد به عالی ترین درجه سازمان می یابد و از ثروتهای مادی و طبیعی و منافع نیروی کار انسانی به ثمربخش ترین و معقول ترین طرز برای ارضا نیازمندیهای روزافزون اعضای جامعه استفاده می شود .

هدف تولید در کمونیسم چیست ؟ هدف تولید کمونیستی عبارتست از تامین پیشرفت بلا وقفه جامعه ، واگذاری کلیه ی نعم مادی و فرهنگی به هر عضو جامعه بر حسب نیازمندیهای روزافزون و تقاضای فردی و سلیقه ی شخصی او . اشیا مورد مصرف شخصی تحت تملک و اختیار کامل هر عضو جامعه قرار خواهد داشت .

طبقات اجتماعی در کمونیسم چگونه اند ؟ در دوران کمونیسم طبقات وجود نخواهد داشت . تفاوت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و معیشتی و نحوه ی زندگی بین شهر و ده از بین خواهد رفت . هرچه نیروهای مولد ترقی کند و امکانات رفاه و آسایش بیشتر باشد ، ده بیشتر به سطح شهر ارتقا خواهد یافت . اگر در سوسیالیسم دو شکل مالکیت اجتماعی وجود داشت بتدریج در آینده انتقال به سوی برقراری مالکیت واحد همگانی خلق انجام خواهد گرفت . با پیروزی کمونیسم کارفکری و بدنی و فعالیت تولیدی عمیقا با هم در خواهد آمیخت ، سطح فرهنگی و معلومات فنی همگان به سطح افرادی که بکار فکری اشتغال دارند ارتقا خواهد یافت . بدینسان کمونیسم به تقسیم جامعه به طبقات و قشرهای اجتماعی پایان خواهد داد .

وضع افراد در جامعه و رابطه بین فرد و اجتماع چگونه خواهد بود ، در دوران کمونیسم همه افراد دارای موقعیت برابر در جامعه خواهد بود ؟ نسبت به وسائل تولید رابطه یکسان و در کار و توزیع نعم شرایط برابر خواهد داشت . همه در اداره ی امور اجتماع شرکت فعال ، برابر و آزاد خواهند داشت . بین فرد و جامعه بر پایه ی وحدت منافع اجتماعی و فردی مناسبات هماهنگ برقرار خواهد شد و تقاضای افراد با وجود تنوع عظیم و تکامل همه



جانبه آن ناشی از نیازمندیهای سالم و معقول انسانی خواهد بود . سطح عالی آگاهی کمونیستی ، عشق بکار ، انضباط ، خدمت به مصالح جامعه ، انساندوستی ، کلکتیویسم از خصائل ذاتی انسان جامعه کمونیستی است .

مسئله ی کار در جامعه کمونیستی به چه شکل خواهد بود ؟ جامعه کمونیستی که بنیاد آن بر تولید دارای سازمان عالی و تکنیک متری استوار است خصلت کار را تغییر میدهد ، ولی اعضای جامعه را از کار معاف نمیدارد . چنین جامعه ای به هیچ وجه جامعه ای هرج و مرج ، خود سری و تن پروری نخواهد بود هر فرد دارای قدرت کار در کار اجتماعی شرکت خواهد کرد . در کلیه اعضای جامعه بر اثر تغییر خصلت و تکامل تجهیز فنی کار و در پرتوی عالی بودن سطح آگاهی یک نوع نیاز دورنی پدید میاید که داوطلبانه و طبق ذوق و تمایل خود برای رفاه جامعه کار کنند . اساس کار تولیدی بر اجبار نیست بلکه بر درک وظیفه اجتماعیست .

رابطه ی ملل در کمونیسم چگونه است ؟ در دوران کمونیسم نزدیکی هرچه بیشتر و همه جانبه ملل براساس اشتراک کامل منافع اقتصادی و سیاسی و معنوی ، دوستی برادرانه و همکاری انجام خواهد گرفت . کمونیسم بین الملل متحد انسانها را جانشین ملتها و اقوام پراکنده می کند . شخصیت انسانی و حیات خصوصی در کمونیسم چگونه است ؟ کمونیسم نظامیست که در آن استعدادها و قریح و بهترین خصائل انسانی آزاد میشود و عرصه وسیع ظهور و خلاقیت پیدا میکند . روابط خانوادگی نیز تماما از شائبه ی حسابهای مادی منزه میگردد و کاملا بر بنیاد عشق و داد متقابل استوار میگردد . چنین است وجوه مشخصه ی جامعه ی کمونیستی . اینک در یک فرمول کلی کمونیسم را تعریف کنیم و ببینیم جامعه یکمونیستی چیست ؟ کمونیسم عبارتست از نظام اجتماعی بدون طبقات ، با مالکیت واحد همگانی مردم بر وسائل تولید ، برابری کامل اجتماعی همه ی اعضای جامعه ، که در آن همزمان با تکامل همه جانبه ی افراد نیروهای مولد نیز بر بنیاد علم و تکنیک دائما پیشرفت می کند و اصل عالی «از هرکس طبق استعدادش ، به هر کس طبق

نیازش «تحقق میپذیرد . کمونیسم عبارتست از جامعه کاملا متشکل از مردم زحمتکش آزاد و آگاه که در آن اداره ی امور توسط خود جامعه انجام میگردد و کار برفع جامعه برای همه کس به نیاز حیاتی و بضرورت ادراک شده تبدیل خواهد گردید و استعداد هر فرد بحد اکثر برفع همگان شکوفان خواهد گشت . بخاطر ایجاد چنین جامعه ایست که نسلهای متوالی متری ترین و پیشروترین انسانها مبارزه میکنند . این جامعه یک خواب و خیال و آرزوی موهوم نیست و اگر پشینیان آنرا به مدینهی فاضله تعبیر می کردند ، باید بگوئیم که از هم اکنون سواد این شهر از دور آشکار است و راه رسیدن به آن علما و عملا تعیین شده و در برابر بشریت قرار دارد . مبارزه برای طی طریق در این راه در پرتو تعالیم مارکسیسم - لنینیسم و جانبازی برای ایجاد چنین جامعه ای بهترین محتوی حیاتی برای هر انسان متری عصر ماست . هدف کمونیستها ایجاد چنین جامعه ایست . در اینراه است که هزاران قهرمان نامدار و میلیونها قهرمان گمنام در همه کشورهای جهان جان باخته اند . برای تحقق چنین جامعه ی جانبخش و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در میهن ما ایران است که هزاران کمونیست انقلابی از جان خویش گذشتند .

آدرس سایت سازمان اتحاد فداییان کمونیست

www.fedayi.org

ایمیل کمیته کردستان

Kurdistan@fedayi.org

سایر آدرسهای مرتبط

www.kare-online.org

آدرس نشریه در فیس بوک

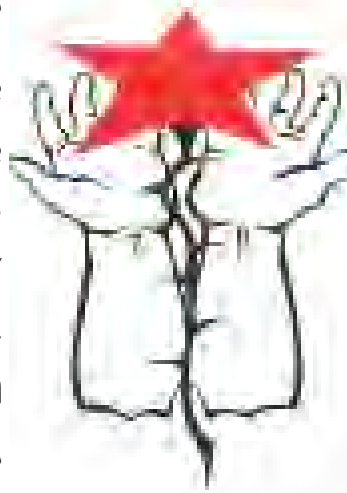
www.facebook.com/regaygal

فدائی شهید مسعود جعفر پور

متن وصیتنامه فدائی شهید رفیق مسعود .

با خطاب به تمامی مبارزین راه آزادی زحمتکشان ، به سازمان پرافتخار چریکهای فدائی خلق ایران و به خانواده ام : سلام مرا که آخرین سلامم از کردستان خونین است پذیرا باشید . در بیداد گاه جمهوری اسلامی مرا محکوم به اعدام نموده اند البته بدون محاکمه ولی از این رژیم که خاص سرمایه داران است بیش از این انتظاری نیست . با کشتن من رژیم نمیتواند حاکمیت خود را تثبیت

نماید بلکه قطره خون دیگری به دریای بیکران خلق خواهد افزود که بنیان ستم و استثمار را بر خواهد کند . مبارزه ای که امروز در سراسر ایران اوج گرفته است مبارزه ای است بین دو طبقه زحمتکشان و سرمایه داران ، این قهر اعمال ضد خلق سرمایه داران است که هر روزه مبارزین فدائی و سایر رزمندگان را به خون میکشد من بخاطر دفاع از خلق ستمی دیده کرد و بخاطر انسانیت بخاطر استقلال و آزادی کارگران و زحمتکشان و به جرم مبارزه علیه مزدوران سرمایه محکوم به اعدام شده ام و این راه را با افتخار تا به اینجا رسانده ام و به تمامی رفقایم پیام میدهم که در راه آرمان خلق و خون شهدا یشان پا برجا و مقاوم باشند . روزی خواهد رسید که ستاره سرخ آسمانشان را پرنور نماید . در خاتمه به خانواده ام به مادرم پیام میدهم که ناراحت نباشند و شهادت مرا پذیرا شوند . خواهران و برادرانم را در ضمن وداع ، به مبارزه میخوانم شما باید درک نموده باشید که این رژیم چه ماهیتی دارد و با این درک از مبارزه خلق برای شهادت من ناراحت نخواهید شد . موفق باشید .



رفیق مسعود جعفر پور از پیشمرگان جانباز سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در روستای گشتخوانی در حومه مریوان دیده به جهان گشود . رفیق در جریان قیام خونین خلقهای ایران فعالانه شرکت کرد و پس از آن برای دفاع از آزادی و کسب حقوق عادلانه خلق کرد به صفوف پیشمرگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیوست . وی پیشمرگی جسور بود که در تمامی

حرکات با نظمی شایسته شرکت مینمود و هر روز در تلاش برای کسب آگاهی بیشتر بسر می برد رفیق در اکثر عملیات نظامی پیشمرگان در مریوان شرکت می جست . سرانجام در تاریخ ۲۸ / ۵ / ۶۰ در حالیکه نیروهای سرکوبگر رژیم به منطقه رزآب مریوان یورش وحشیانه ای را آغاز کردند در مقابل تهاجم آنان به همراه دیگر پیشمرگان دست به مقاومتی قهرمانانه زده و بعد از مدتی در گیری در محاصره دشمن افتاده و تا آخرین گلوله خود با دشمن مزدور جنگید و بالاخره توسط آنان دستگیر می شود و روز بعد او را در سروآباد بدون محاکمه با اعمال شکنجه های وحشیانه بشهادت میرسانند در هنگام شکنجه و شهادت رفیق روستاییانی که در اطراف ناظر واقعه بودند از روحیه جنگیدگی او در مقابل پاسداران سرمایه و خونریز با تعجب و تحسین یاد میکردند که رفیق تا پای جان و تا آخرین لحظات حیات قهرمانانه اش همچون دیگر رفقای شهید فدائی با شعارهای انقلابی « درود بر فدائی » و « مرگ بر سرکوبگران » در مقابل پاسداران مزدور ایستادگی میکرد و به قول خود رفیق قهرمان در آخرین لحظات زندگی پرافتخار آفرین خود می گفته است : « رژیم با کشتن من و امثال من نمیتواند خود را نجات و حاکمیت خود را تثبیت کند . »

در حالیکه با سرنیزه بیکر رفیق را سوراخ سوراخ کرده بودند با شلیک حدود ۳۰ گلوله رفیق را به شهادت میرسانند . یادش گرامی و راه سرخش پیروز باد .



۴۱ میلیون دختر و ۲۴ میلیون پسر در جهان برای زنده ماندن ناچار به انجام کارهای سخت و خطرناک هستند.

